

## سیری در برخی آثار

### مولوی پژوهی

رضا بابایی

مثنوی معنوی، به همان مایه که پر آوازه و مشهور است، ناشناخته و دیر آشنا نیز هست. این واقعیت را، مولانا خود نیز در طلیعهٔ مثنوی، پیش بینی کرده است:

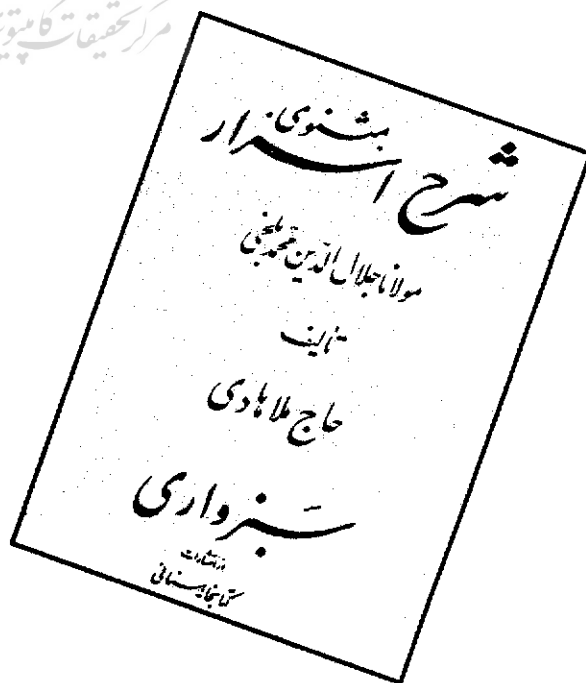
هر کسی از ظن خود شد یار من  
از درون من نجست اسرار من<sup>۱</sup>

بیست و پنج هزار و اندی بیت و فاعلاتن، قفل هایی است که او به رازهای سر به مهرش، آویخته و کلام جهان گسترش به مثابه صندوقی است که اسرار بی نهایت او را در خود جای داده است. او خود، برای شرح درد اشتیاقش، سینه ای شرحه شرحه از فراق، می جست و به امید همنفسی، جفت بدحالان و خوشحالان می شد. اما دریغا که چشم و گوش را آن نور نبود و اسرار او چون جانی در میان تن، مستور ماند.

بیش از پنجاه هزار بیت از او باقی ماند، و این در حالی است که او خود را در حضور «شه و سلطان ازل» از «بیت و غزل» پیراسته و وارسته می خواند. این مقداری که از او به یادگار مانده و آسمان فرهنگ عرفانی ما را چون روز روشن ساخته، در قیاس با مقداری که او تن زد و نگفت، شبی در برابر دریاست و ورقی پیش هفتاد من کاغذ.

گر بگویم شرح آن بی حد شود  
مثنوی هفتاد من کاغذ شود

چه بسیارند کسانی که مثنوی، سال های سال، مطمح نظر و وجه همت آنها بوده، اما در این ملک سلیمان، آنچه نصیب آنها شد، باد بود و دیگر هیچ. از اولین نوشته هایی که به نوعی مربوط به مثنوی و یا شخص مولانا می شود، مانند «مناقب العارفین افلاکی» و «رساله فریدون سپهسالار» و «تذکره دولتشاه سمرقندی» و بافته های زین العابدین شیروانی، تا جدیدترین



شرح مثنوی، اسرار، مولانا جلال الدین محمد بلخی، حاج ملاهادی

سبزواری، تهران، کتابخانه سنایی، ۵۱۱ص، رطی

مدرن ترین تحقیقات و مقالات مولوی شناسان، راهی بسیار پیموده اند؛ اما برای نیل به چنان مقصودی، هنوز راه ناپیموده دراز است.

مثنوی، اثری در خورد صاحب اوست و همین واقعیت کافی است که دام‌ها را برچینیم و طمع به دام افکندن چنین سیمرغی را در سر نپرورانیم. در جلالت قدر و عظمت شأن این بزرگ سرمایه عرفانی، همین بس که آفریننده معرفت آموز آن، یعنی جلال‌الدین بلخی، خود به آن، به دیده تحسین می‌نگریست و آن را لایق مقام و شأن مرید محبوبش. حسام‌الدین چلبی می‌دانست و هم او تشنگان بحر معنوی را به تفرج در جزیره مثنوی فرامی‌خواند

گر شدی عطشان بحر معنوی  
فرجه ای کن در جزیره ی مثنوی  
فرجه کن چندانکه اندر هر نفس  
مثنوی را معنوی بینی و بس

او از ساخته بی بدیل و تراوش فکرش که در شب‌های قونیه به محمل دفتر و سبق می‌آمد، به دکان وحدت یاد می‌کرد<sup>۲</sup> و سخن خود را در آن، همچون شیری می‌دید که از پستان جان کشیده می‌شود و کشنده آن ناپدید است. ارواح را صیقل، اسرار را گنجینه، شش جهت را نور و حسام‌الدین را پیش کشی درخور بود و به بیان فرزندش، سلطان ولد:

نردبان آسمان است این کلام  
هر که از این بر رود آید به بام  
نه به بام چرخ کاین اخضر بود  
بل به بامی کز فلک برتر بود  
نام گردون را از او آید نوا  
گردشش باشد همیشه ز آن هوا

و این در حالی است که سراینده مثنوی از تنگی عرصه آفهام خلق، دریغها می‌خورد و به خوبی می‌دانست که:

نکته‌ها چون تیغ پولادست تیز  
گر نداری تو سپر واپس گریز  
پیش این الماس بی اسپر میا  
کز بریدن تیغ را نبود حیا  
زین سبب من تیغ را کردم غلاف  
تا که کژ خوانی نخواند بر خلاف<sup>۳</sup>

شش دفتر جاودانی مثنوی، سرزمین عشق و عرفان و دانش است و در آن از همه معارف آن روز بشری معجونی خوشگوار ساخته شده است که به مذاق هر اهل دلی خوش می‌آید. این کتاب، گو اینکه اولین مثنوی در تصوف و عرفان نبود و پیش از

آن، گویندگان بنامی، چون عطار و سنایی، در بسط عقاید عارفانه خود، مثنوی‌هایی سروده بودند، ولی مولانا، در شعر عارفانه، پرچمی برافراخت و کاخی استوار برافراشت که «از یاد و باران نیابد گزند» و در یک کلام مثنوی در رسایی مقصود و لطایف معنوی و باریکی اندیشه، گوی سبقت را از پیشینیان خود ربود و آیندگان را نیز از آوردن مثل، مأیوس ساخت.

در این گفتار، سعی بر آن است که چند اثر و نوشته که مطالعه آنها، برای کسانی که انس با مثنوی را پیشه خود ساخته‌اند، مفید می‌باشد، به طور مختصر و مجمل، معرفی گردد؛ اگرچه تنها ذکر اسامی کتب و مقالات مربوط به این نادره کتاب عرفانی، صفحات بی شماری را به خود اختصاص می‌دهد، لیکن به مایه‌ای که در این مجال می‌گنجد، به ذکر چند اثر و توضیحاتی مختصر، بسنده خواهد شد.

انتخاب این چند تحقیق و شرح، به معنای ترجیح آنها بر آثار مشابه، نیست، بلکه ویژگی‌هایی از قبیل شهرت، کارآمدی و یا قابل دسترس بودن، موجب گزینش آنها از میان دیگر آثار شده است؛ گو اینکه برخی از این کتاب‌ها، فی الواقع بر آثار مشابه خود، ترجیح نیز دارند.

نکته دیگر آنکه در این نوشتار، آنچه مقصود است، تنها معرفی و آشنا ساختن مخاطبین با کم و کیف چند کتاب و نوشته است، نه نقد و بررسی آنها. و چون تعداد آثاری که مثنوی را و جهت همت خود قرار داده‌اند، بسیار است، از عدد سطور معرفی هر کتاب کاسته ایم، تا بتوان از آثار بیشتری نام برد.

\*

در میان آثار مثنوی شناسی، رقیمه‌های مرحوم استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، از اصالت و صلابت زبانزدی برخوردار است، غیر از تصحیح و تدوین دیوان کبیر مولانا که به حق کاری سترگ و عظیم بود، فروزانفر با تألیف «احادیث مثنوی»، «مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی»، «شرح مثنوی شریف در سه جلد»، «رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال‌الدین مشهور به مولوی» و ده‌ها مقاله و سخنرانی، سهم عظیمی در معرفی و شرح افکار مولوی در عصر حاضر داشته است. خصیصه عمومی نوشته‌های مرحوم فروزانفر، استفاده از منابع اصیل و دست اول و تحقیقی بودن آنهاست. وی مانند دیگر محققان این چند دهه اخیر از قبیل مرحوم محمد قزوینی، بیش و پیش از آنکه ذوق و

۲. مثنوی مادکان وحدت است

غیر واحد هر چه بینی، آن بُت است

(دفتر ششم، بیت ۱۵۲۸)

۳. دفتر اول، ابیات ۷۰-۷۲.



طبع خود را در امور تحقیقی دخالت دهد، دیده به منابع و مآخذ کهن دوخته بود. بی شک نویسنده آثاری چون احادیث مثنوی و شرح مثنوی شریف، نویسنده ای محقق و در نیل به اهداف علمی، سخت کوش است. وی در ابتدای دیباچه شرح مثنوی شریف، جلد اول، چنین می نویسد: «بعد الحمد والصلوة: «نزدیک به چهل سال است که به توفیق خدای بزرگ و جذب و کشش باطن پر فروغ حضرت مولانا عظیم الله أسراره که معدن حقایق و سرچشمه فیاض معرفت است به مطالعه و تأمل در مثنوی شریف اشتغال دارم. در این مدت بارها مثنوی را از آغاز تا پایان خوانده ام و شروح و حواشی آن کتاب آسمانی را در مطالعه گرفته ام.»<sup>۴</sup>

اما کتاب مستطاب «احادیث مثنوی»: این تحقیق مشتمل بر مواردی است که مولانا در مثنوی از احادیث استفاده کرده، با ذکر وجوه روایت و ارائه مآخذ آنها. روایات این کتاب از متون روایی، بدون واسطه، با حروف مُعرب و ذکر دقیق آدرس هر یک از آنهاست. و در پایان نیز فهرست های الفبایی احادیث و اعلام، مزید و مزیت شده است. این کتاب نخستین بار در سال ۱۳۳۴ شمسی به همت دانشگاه تهران چاپ شد و تا سال ۱۳۷۰، پنج بار به زیور طبع آراسته گردید. فروزانفر در این تحقیق به یاد ماندنی، ۷۴۵ حدیث ذکر شده در دفتر اول تا ششم مثنوی را گردآوری کرده است. نسخه مورد ارجاع ایشان در این کتاب، چاپ علاءالدوله است. مطالعه مقدمه کتاب، ضمن اینکه خواننده را با شیوه کار و تحقیق نویسنده آشنا می سازد، مطالب سودمندی راجع به تصوف و راه نفوذ حدیث و خبر در ادبیات فارسی، در اختیار او می گذارد. در همین مقدمه است که می خوانیم: «سبب تألیف این کتاب آن بود که نگارنده از آنگاه که مثنوی شریف را در مطالعه داشت به هر وقت که در تضاعیف آن به تعبیری از قبیل «در حدیث آمد» و «گفت پیغمبر» یا «مصطفی فرمود» بر می خورد، مایل بود که اصل حدیث را بیرون از تصرفات شاعرانه و دستکاری های صنعت، به دست آورد و ناچار به حواشی و شروح که بر آنها اعتمادی داشت، مراجعه می کرد و جوشش درون و طلب باطن را تسکین و آرامشی می داد، تا اینکه به تدریج بر عده ای از شروح مثنوی و حاشیه عبداللطیف عباسی، موسوم به «لطایف معنوی» دست یافت و از مطالعه و مقایسه آنها متوجه شد که در بعضی موارد هر یک متن خبر را به صورتی نقل کرده و یا آنکه جمله نقل شده را بعضی خبر دسته ای مثل یا از کلمات بزرگان شمرده اند و در این میان عزم کرد و همت بست که فهرستی از مطالب مثنوی که متفقاً در دفاتر ششگانه آمده است، ترتیب دهد و فراهم آورد، تا بحث در عقاید

و افکار مولانا بر اساسی درست و پایه یی استوار میسر گردد و حل مشکلات مثنوی به طرز بدیع صورت پذیرد. «<sup>۵</sup> بنا بر توضیحات فروزانفر، کار مقدماتی این تدوین، ۱۸ ماه به طول انجامید اما برای تکمیل آن خود او می نویسد: نگارنده ... چون به تصحیح کتاب «فیه مافیه» مشغول شد، بار دیگر از آن جهت که بسیاری از احادیث مذکور در آن، با مثنوی مشترک است، به تتبع و تحقیق پرداخت و بسیاری از کتب حدیث را و از آن جمله صحیح بخاری و مسلم و نوادر الاصول و نیز حلیة الاولیاء و قوت القلوب و احیاء العلوم و فتوحات مکیه (از کتب متصوفه) از ابتدا تا انتها خواند و برای بعضی آنها از قبیل حلیة الاولیاء و احیاء العلوم و فتوحات، فهرست جداگانه آماده نمود و در نتیجه متوجه گردید که مولانا در بسیاری از موارد به مضمون یا لفظ خبری نظر داشته و شارحان و حاشیه نویسان از این معنی غفلت ورزیده اند و از این رو به خوبی از عهده تفسیر و توجیه گفته استاد مطلع و متبحر که روایت حدیث، یکی از شعب اطلاعات وی بشمار می رفت، بر نیامده اند، بدین جهت محصول استنباط و تفحص خود را بر آن فهرست که از احادیث مثنوی گرد آورده بود، اضافه کرد که ثمره آن تدوین کتابی شد، مشتمل بر مواردی که مولانا در مثنوی از لفظ و معنی احادیث استفاده کرده یا بدانها اشارت گونه ای نموده است.»

«احادیث مثنوی» پس از طبع و انتشار، چنان مقبول افتاد که خود اینک در ردیف بهترین مآخذ و منابع مثنوی شناسی و در مواردی محل رجوع محققان برای بازیابی روایات و احادیث است. این کتاب از مصادیق روشن تأثیر حدیث بر نظم و ادب پارسی است و جای دارد که در مراکز آموزش عالی به مثابه متن درسی و لازم، تدریس و تدریس گردد. کتاب به فهرست آیات، احادیث، اسماء رجال و نساء، اماکن و اسامی کتب، مزین است و تقریباً تمام لوازم تحقیق در آن مراعات شده است. گفته شد که نسخه مورد ارجاع فروزانفر، چاپ علاءالدوله است و با توجه به اینکه، در حال حاضر، نسخه تصحیحی نیکلسون، مورد استفاده و اهتمام عمومی است، ضبط آدرس های این کتاب، مطابق چاپ نیکلسون یا قونیه ب لازم بود که به همت برخی از محققان، تحقق یافت.

\*

«مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی» دومین یادگار مرحوم بدیع الزمان فروزانفر در قلمرو مثنوی شناسی است. در این

۴. بدیع الزمان فروزانفر، شرح مثنوی شریف، ج ۱، ص یک.

۵. همو، احادیث مثنوی، ص زح.

مقاصد بلند و حکیمانه خویش.

سوم. فهم حکایات و قصص به سهولت و آسانی از آن جهت که در مثنوی غالباً با مطالب و قصص دیگر آمیخته می‌شود و رشته سخن چندان به درازا می‌کشد که ممکن است، اصل قصه از خاطر، سترده گردد، در صورتی که به وسیله این کتاب یک باره از مضمون آن اطلاع توان یافت.

چهارم. چون مولانا مانند اکثر متصوفه به صورت قصه و کیفیت استناد آن به شخص معین یا وقوع آن در زمان و مکان مشخص نظر ندارد و قصه و حکایت، قالب است از برای معانی و مطالب و از این رو شخص و زمان و مکان در نظر وی یکسان است، قسمتی از این حکایات در ذیل نام اشخاصی که حکایت بدان‌ها منسوب است، به دست نمی‌آید.<sup>۷</sup>

مرحوم فروزانفر را، رساله‌ای است، موسوم به «رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد، مشهور به مولوی». شاید تفاوت عمده و ویژگی بارز این رقیمه، استنادها و بررسی‌های تحقیقی در اسناد مربوط به مولوی است. این اثر بیش و پیش از آنکه اجتهادی باشد، بررسی‌های گزاره‌های تاریخی است. نویسنده در این اثر به هیچ وجه تسلیم افسانه‌ها، روایات ضعیف، تعریف و توصیف‌های مریدانه و حتی تحقیق‌های ضعیف و ناروا، نشده است و جز در برابر اسناد و متون قابل اعتماد، گردن نهاده است. متن این کتاب، نخستین بار، به سال ۱۳۱۵ ش در ۱۷۸ صفحه به نفقه وزارت فرهنگ، و همکاری انتشارات دانشگاه تهران چاپ شد. هیجده سال بعد در سال ۱۳۳۳، با تجدیدنظر مؤلف، همراه با اضافات و توضیحات و با فهرست‌های لازم به وسیله کتابخانه زوآر، تجدید طبع شد.

علی‌رغم اینکه در سنوات بعد، آثار بی‌شماری درباره مولانا و افکار و آراء او نوشته شده است، این اثر استاد هنوز در عین اجمال و اختصار، دارای اعتبار و اهمیت خاصی است. و در میان آثار مستند، کتابی نامدار و زبانزد می‌باشد. این رساله، یک سرگذشت‌نامه است و به همین جهت نویسنده در پایان کتاب می‌نویسد: «تمام شد جلد اول» و از توضیحی که در مقدمه کتاب می‌آورد، روشن می‌شود که قصد اولیه مؤلف، ادامه و تکمیل آن بوده است.

\*

«مناقب العارفين» تألیف شمس‌الدین احمد افلاکی، یکی از قدیمی‌ترین و دلنشین‌ترین آثار کهن درباره مولوی است. این

تألیف که سال‌های بسیاری از عمر استاد را به خود مصروف داشته، مآخذ ۲۵۱ حکایت و تمثیل به ترتیب و نظمی که در دفاتر مثنوی آمده، معرفی شده است. مرحوم استاد، در این تحقیق، تنها به ذکر آدرس مآخذ اکتفا نکرده است، بلکه تقریباً در تمامی موارد، اصل عربی یا فارسی حکایت را نیز نقل می‌کند. و گاه، همان حکایت را از زبان دیگران، نیز ضمیمه می‌کند، تا قدرت و نبوغ مولانا در نقل حکایات و استنباط معانی و لطایف، بیشتر روشن گردد. مؤلف از نکات تازه‌ای که در شرح و جلدی نیکلسون بر مثنوی آمده، بعد از ترجمه شفاهی، توسط یکی از دوستانش، سودجسته است. نویسنده توانا و محقق «مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی» محرک و باعث خود را در این راه چنین توصیف می‌کند: «محرک و باعث دیگر بر این نوع از مطالعه آن بود که نگارنده، مولانا را در پرداختن قصص و استنباط مطالب و تقریر نتایج بر کلیه شعرای متصوف، ترجیح می‌داد و هم‌اکنون بر این عقیده ثابت است و چون اعتقاد دارد که بنای مباحث ادبی را نیز بر پایه اسناد و ادله مناسب و درخور قبول باید نهاد، بدین جهت مطالعه در قصص مشترک که مولانا و سنایی و شیخ عطار، به نظم آورده‌اند، ضرورت داشت؛ زیرا علاوه بر آنکه در این نوع از کنجکاوای سبک و روش این استادان در بیان حکایات و طرز استفاده از آنها روشن می‌شد، راهی به جهت مقایسه سبک هریک با دیگری به دست می‌آمد و داوری و فصل خصومت، آسان‌تر می‌گردید، ولی این منظور چنان نبود که از مطالعه یک یا چند کتاب به حصول پیوندد.»<sup>۶</sup>

از آنجا که مؤلف می‌دانست بسیاری از مآخذ، ممکن است تنها از روی تصادف و گاه به طور نامرتب حاصل آید و این امر مستلزم حوصله و خواندن کتب گوناگون است و شتابزدگی و زودسیری، قوی‌ترین ممانع راه است، در تهیه کتب و مآخذ رنج‌ها می‌کشد و به قول خود: این همه را به عشق مولانا بر خود آسان گرفت. تا پس از گذشت سالیان دراز و صرف نزدیک به بیست و پنج سال از عمر خود، به عنایت مولا و توجه مولانا، بسیاری از مآخذ و مبانی قصص و تمثیلات مثنوی را به دست آورد. از مطالب جالبی که ایشان در مقدمه کتاب می‌آورد، بیان و شمردن نتایج است که برای خواننده، بی‌گمان از مطالعه این کتاب حاصل می‌شود. این نتایج که قهراً برای هر خواننده منصفی به حصول خواهد پیوست، به قلم استاد از این قرار است: نخست. اعتقاد به احاطه و وسعت اطلاع مولانا در کتب و روایات اسلامی و حکایت و قصص که میانه مردم آن روزگار، شهرت داشته است.

دوم. قدرت تصرف او در موضوعات عادی و تطبیق آنها با

۶. همو، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، ص. آ.

۷. همان، ص. ب-ج.



کتاب یکی از سه مأخذ مهم و متقدم در تحقیق احوال مولانا و سران سلسله مولویه است. افلاکی این کتاب را به اشارت و امر سومین جانشین مولوی، فریدون عارف چلبی، پسر بزرگ سلطان ولد، در سال ۷۱۸، یعنی یک سال پیش از وفات عارف و ۲۷ سال پس از نظم «ولدنامه» و شش سال پس از سلطان ولد و چهل و پنج سال پس از درگشت مولوی و همزمان با تألیف رساله فریدون سپهسالار نگاشت. اما ظاهر آهریک از آن دو یعنی احمد افلاکی و فریدون سپهسالار، از کار یکدیگر بی خبر بودند و در مطاوی کتاب خود، هیچ اشاره‌ای به تألیف هم نکرده‌اند.

صاحب مناقب العارفین، که خود از صوفیان قرن هشتم به شمار می‌آید، از تربیت یافتگان مکتب و محافل مولویه بود و در مجالس ایشان در ردیف مثنوی خوانان و مریدان سلطان ولد و پسرش عارف چلبی می‌بود. منابع و مأخذ مهم نویسنده مناقب العارفین، غیر از معلوماتی که از «مثنوی ولدنامه» اخذ کرده بود، استماع اخبار و روایات از یاران و دوستان مولوی و شمس تبریزی است. خود نیز از اغلب سوانح و وقایع زندگی عصر خلافت حسام‌الدین و سلطان ولد و عارف چلبی باخبر بود و در بسیاری از مطالب کتابش، تنها راوی و صاحب‌خبر به شمار می‌رود. جز اینکه در بعضی از سنوات تاریخی و چند مورد از نقل حوادث اشتباهاتی دارد. روش کار افلاکی در مناقب، همان شیوه مناقب نویسان پیش از اوست. از همین رو، کتاب او آمیخته با اغراق‌ها در کشف و کرامات و خوارق عادات است. اما به هر روی، اطلاعات مندرج در مطاوی کتاب، ارزنده و احیاناً تنها مطالب راهگشا در زمینه حیات مولانا است. مناقب العارفین به علت تقدم و نزدیکی عصر نویسنده به خلفای مولانا و تحقیق زنده و شفاهی او، سرمایه‌نامه تذکره‌ها و زندگینامه‌هایی است که بعد از وی، درباره مولوی نوشته‌اند.

افلاکی، کتاب خود را در ده فصل تنظیم کرده و شرح حال بهاء‌ولد، برهان محقق، مولوی، شمس تبریزی، صلاح‌الدین زرکوب، حسام‌الدین چلبی، سلطان ولد و عارف چلبی را به شیوه وقایع‌نویسی، شرح داده است. مصحح چاپ اصلی کتاب، دانشمند ترک زبان، تحسین یازیچی، هر فصل را نیز در بندهای جداگانه شماره گذاری کرده تا مراجعه به مطالب آسان‌تر باشد. البته ناشران ایرانی، مقدمه ترکی کتاب را که به قلم «یازیچی» است، حذف کرده‌اند و از این جهت، چاپ ایرانی این اثر، دچار نقص و کمبود است. ترجمه و انضمام این مقدمه محققانه، از کارهای مفیدی است که در باب مولوی و مثنوی‌شناسی می‌توان کرد.

مصحح و حاشیه‌نویس دیوان کبیر، مرحوم استاد فروزانفر،

بسیاری از مطالب کتاب مناقب را، در ذیل ابیات غزلیات شمس آورده و از این طریق شأن صعود این ابیات را روشن ساخته است.

\*

بعد از ذکر مناقب العارفین افلاکی، جای دارد که سخنی از رساله فریدون سپهسالار، در میان آورد. این رساله از بسیاری جهات، خصوصاً از جهت قدمت و توجه محققین و مستشرقین به آن، مشابه مأخذ پیشین است. این کتاب که در مناقب صاحب مثنوی، نگاشته شده است، اولین بار با مقدمه و تصحیح و حواشی مرحوم سعید نفیسی، در تهران به چاپ رسید. در منابع قدیمی، از این اثر به رساله فریدون سپهسالار، یاد شده است و گاه با عنوان کلی «زندگینامه مولانا جلال‌الدین» نیز طبع شده است.

رساله سپهسالار، اولین کتاب منشور در باب مناقب مولوی و بعد از «ولدنامه» قدیمی‌ترین سندی است که از احوال و منقبت‌های مولانا، بحث می‌کند و زمان تألیف آن، مقارن سال‌های تألیف «مناقب العارفین» افلاکی است؛ یعنی بین سال‌های ۷۱۸ تا ۷۲۹ هجری قمری. تطابق بسیاری از روایات این رساله با مندرجات مناقب العارفین، اعتماد محققین را به هر دو کتاب فزونی بخشیده و حکایت از صحت و واقعی بودن روایات می‌کند. رساله سپهسالار، به زبان‌های ترکی و اروپایی ترجمه شده و در کشورهای مختلف از جمله هند، به زیور طبع آراسته شده است. اما چاپ انتقادی و معتبر آن، همین تصحیح مرحوم نفیسی است. این رساله که در نسخه نفیسی، ۱۵۶ صفحه را پر کرده، رساله‌ای مختصر و موجز می‌باشد.

از شباهت‌های کار سپهسالار به اثر افلاکی، همان آمیختگی و اشتمال آن بر کرامات، خوارق عادات و اغراق‌گویی‌های مریدانه است. غیر از شرح احوال مولانا، سپهسالار، شرح وقایع زندگی پدر مولانا و چند تن دیگر از مصاحبان و منسوبان مولوی را نیز در کتاب آورده است. اما اینکه این رساله در اشتهار و مرجع واقع شدن، به پایه رقیب خود، یعنی مناقب العارفین نرسید، ظاهراً معلول اختصار و ایجاز مغل آن و بالا بودن درصد خرافات و افسانه در آن است. مثلاً در چاپ انتقادی دیوان کبیر به همت مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر، حتی یک مورد نیز به این رساله اشاره نشده است، اما جابه‌جا در پایین صفحات این چاپ ده جلدی، به نوشته‌های افلاکی استناد و استشهاد می‌شود. جای دارد که ناشران و دست‌اندرکاران امور نشر و طبع، یک‌بار دیگر متن انتقادی و تصحیح شده این اثر قدیمی و نزدیک به عصر مولانا را در اختیار مشتاقان مولانا و آثار منسوب به او، قرار دهند.

\*

شمس تبریزی، نگاشته و نگهداری شده است. پراکنده بودن مطالب این اثر، امری طبیعی می نماید، زیرا صاحب آنها، یعنی پیر و مراد محبوب مولوی، شمس تبریزی، آنها را نوشته و به کاغذ نیاورده است، بلکه همانطور که گفته آمد، این مقالات مجموعه چند دسته از یادداشت های اطرافیان اوست. این مقالات، از سایر کتب مشابه، خواندنی تر و پر رمز و رازتر است و در حل معضلات مثنوی معنوی، بسیار راهگشاست، زیرا حجم عظیمی از حکایات و لطایف مثنوی، ریشه در همین مجموعه دارد. نمونه را، می توان به روایت موجز و کامل حکایت «دز هُش رُبا» که در آخر مثنوی ناتمام مانده، در مقالات شمس، اَشاره کرد. از کتاب «مقالات شمس» چند روایت با اختلاف حجم و مقدار در دست است. یکی از آنها که مختصرتر است، با مقدمه و تصحیح احمد خوشنویس عماد، در سال ۱۳۴۹ ش منتشر شد. چند نسخه خطی دیگر از مقالات شمس، شناسایی شده که آنها نیز با هم تفاوت هایی دارد. آنچه اصیل تر و قابل اعتمادتر می نماید، مندرجاتش کمتر و پیراسته از اضافات الحاقی است.

تأثیر شگرف شمس تبریزی بر حالات و افکار مولانا، نیازی به توضیح و اشاره ندارد. مولوی، چنان به این عارف بی نشان، عشق ورزید که نام و نشان وی را از هر عارف صاحب اثری، پر آوازه تر گردانید. اینک در هیچ گوشه ای از جهان نیست که نامی از مولوی و مثنوی به میان آید، مگر آنکه در پایان آن سخنان گفته شود: «آفرین بر شمس ملاً آفرین. ۹» از همین رو، مطالعه و تحقیق در هر نوشته و اثری که از شمس تبریزی باقی مانده است، برای کسانی که مثنوی را به تحقیق نشسته اند، ضروری و از اولیّات است. همچنان که بدون شمس، مولانایی، تحقق نمی یافت، بدون مطالعه در شخصیت و اقوال این صوفی پر رمز و راز، مثنوی و یا هر اثر به جا مانده از مولوی، مشروح نمی گردد. کتاب مقالات شمس تبریزی، از این جهت بسیار حایز اهمیت و مغتنم می باشد. وقتی، روحیات و انزوای افراطی شمس را به یاد می آوریم، به ارزش بی بدیل این مجموعه از سخنان شمس، بیشتر واقف می شویم. شمسی که مولانا، خود را در عشق او در آتش می بیند و در فراق او شورهای کند و غزلیات آبداری می سازد، بی تردید، از منابع و سرچشمه های مهم فکری صاحب مثنوی خواهد بود. همچنین در این کتاب و در مطاوی آن، با نوعی از

دیگر از کتب و آثار مربوط به مثنوی، کتاب «بانگ نای» یا داستان های مثنوی معنوی، به انتخاب سید محمدعلی جمالزاده است. مرحوم استاد فروزانفر صاحب «مآخذ و قصص مثنوی» مقدمه کوتاه اما پر محتوایی بر این کتاب دارد. ویژگی بانگ نای، در این است که مؤلف تمام قصص و تمثیلات مثنوی را از حکایات های تو در تو، جدا کرده و قسمت های پراکنده و دور از هم را در یک جا مجتمع ساخته و هر حکایت را یکجا و جداگانه، بدون گریزهای طولانی مولوی، به ترتیب هر دفتر، آورده است. در این کتاب، جمعاً ۳۱۴ حکایت و تمثیل با فهرست کامل آنها گرد آمده، که با این حساب، به ۶۳ حکایت ذکر نشده در اثر فروزانفر، اشاره شده است. البته مرحوم فروزانفر، در صدد جمع آوری همه حکایات مثنوی نبود، بلکه تنها، برای نشان دادن مآخذ این حکایات، تلاش می کرد. بنابراین ۶۳ مورد ذکر نشده در کتاب فروزانفر، مواردی هستند که نویسنده، سند و مآخذ قابل ذکری، برای آنها پیدا نکرده است. در مقدمه نیز نکته های بدیعی در باب قصه های مثنوی درج شده که مطالعه آن پیش از بررسی حکایات و قصص ضروری است.

\*

اجتماع تمامی حکایات ناب مثنوی در یک کتاب، بدون تعلیقات و تزییلات عرفانی، با حجم اندک، برای کسانی که در این باره مطالعه می کنند، اثری مغتنم است. قدیمی ترین اثری که قصه های مثنوی را بدون دامنه های معنوی آن، منظور کرده، مرآت المثنوی، تألیف «تلمذ حسین» است.

راجع به «مرآت المثنوی» بیش از این سخنی نداریم که مؤلف آن «قاضی تلمذ حسین فاضل هندی» است و مؤلف در این کتاب، مطالب مثنوی را بر حسب موضوع از هم جدا ساخته، حکایات و قصص و مطالب عرفانی و اخلاقی و ابیات متضمن آیات و احادیث و مدایح را هر یک در فصلی مجزا آورده است. افزودنی است که این کتاب با مقدمه، فرهنگ لغات، فهرست های ابداعی و تنظیم بدیعی که دارد، نسبت به محیط و زمان مؤلف، بسیار نو و ابتکاری محسوب می شود.

\*

یکی از منابع فکری و مآخذ مثنوی معنوی، سخنان و مقالات شمس تبریزی است. کتاب مقالات شمس<sup>۸</sup>، مانند کتاب هایی که به «معارف» شهرت پیدا کرده، مانند «معارف بهاء ولد»، «معارف برهان ترمذی» و «معارف سلطان ولد»، مجموعه گفتارهایی است که از شمس تبریزی، ثبت شده است. این سخنان در مجالس یا دیدارهای خصوصی شمس با معدودی از یاران و محرمان شمس است که به وسیله مریدان و دوستان

۸. ر. ک: مقالات شمس (گفتار عارف بزرگ، مولانا شمس الدین محمد بن ملک داد تبریزی) به تصحیح و تعلیقات احمد خوشنویس (عماد)، انتشارات مؤسسه مطبوعاتی عطایی، خرداد ۱۳۴۹.  
۹. این عبارت، مصرععی از یک بیت در مثنوی بلندی است که مرحوم استاد شهریار، برای کنگره بزرگداشت مولانا سروده بودند.





تصوف عاشقانه که منشأ افکار و اندیشه های مولوی است، آشنا می شویم و دقیقاً می توان، نقطه عطف تاریخی چرخش تصوف را نشان داد.

فتنه و آشوب و خونریزی معجو  
بیش از این از شمس تبریزی مگو

\*

پس از مقالات شمس، ذکر توضیحی کوتاه راجع به کتاب «معارف محقق ترمذی»، بی مناسبت نخواهد بود. سید برهان الدین، محقق ترمذی، از شاگردان و مصاحبان باصفای سلطان العلماء، پدر مولانا بود. پس از وفات بهاء ولد، پدر مولانا، به قونیه آمد و در هدایت و ارشاد فرزند استاد خود، یعنی مولوی، به طریق تصوف، کوشید. کتاب معارف محقق، حاوی نکته های لطیف عرفانی از اسرار عبادات و تأویل آیات و رموز فقر و حقایق سلوک است و آنچه در این کتاب ضبط شده، عبارات کوتاه و کلمات قصار است. برخی از اشارات مثنوی، با مطالعه این اثر، روشن تر می گردد. در مثنوی از برهان محقق با اکرام و تجلیل یاد شده است و این تکریم ها نشان می دهد که مولانا پس از ملاقات با شمس و تا پایان عمر، خود را مدیون ارشادات و راهنمایی های وی می داشته است. از جمله در دفتر دوم، مولوی مخاطب خود را به پختگی و پرهیز از تغییر توصیه می کند و برهان محقق را الگوی کسانی که در این صدد هستند، معرفی می کند:

پخته گرد و از تغییر دور شو

رو چو برهان محقق، نور شو

چون ز خود رستی همه برهان شدی

چونکه بنده نیست شد، سلطان شدی<sup>۱۰</sup>

\*

هر گفتار و نوشتاری که در آن سخن از آثار مثنوی پژوهانه برود، هرچند کوتاه و موجز باشد، بدون ذکر نوشته ها و تحقیقات استاد محقق و دانشمند دقیق النظر، مرحوم جلال الدین همایی، ناقص خواهد بود.

«مولوی نامه» یا «مولوی چه می گوید»<sup>۱۱</sup> نام دو جلد از مصنفات مرحوم همایی در باب مولوی و اثر بی نظیر او، مثنوی است. این دو جلد، حاوی نکات بسیار ارزنده و راهگشایی است که خواننده مثنوی را با اصول افکار و اساس اندیشه های مولانا، آشنا می سازد. غیر از پیش گفتار و خاتمه کتاب که از احوال و سوانح زندگی مولوی بحث می کند، کتاب مشتمل بر چهار مقاله است. مقاله نخست در عقاید و افکار مولوی در آداب و رسوم اخلاقی و اجتماعی است. مقاله دوم در عقاید و

افکار مولوی در معتقدات مذهبی و مسائل شرعی، تنظیم شده، مقاله سوم به عقاید و افکار کلامی و فلسفی مولوی اختصاص دارد و مقاله چهارم نیز در عقاید و منویات مولوی در باب مسائل عرفانی بحث می کند. مولوی نامه، مانند همه آثار استاد، غیر از مطالب اصلی و مهم، بعضاً فواید و نکات جالبی را نیز دربر دارد. استاد، گاه در پاورقی ها و گاه در ضمن مطالب اصلی، برخی مسائل تفسیری، کلامی، فلسفی، ادبی و حتی اطلاعات مربوط به نجوم و هیأت را نیز می آورد.

مرحوم همایی به سائقه ذوق و تبحری که در اکثر علوم اسلامی، فراهم ساخته بود، گره های بسیاری از مشکلات مثنوی را گشوده است. صاحب «مولوی نامه» برای آنکه خواننده خود را با مفاهیم بلند و حکیمانانه مثنوی آشنا سازد، از همه تبحرهای خود در علوم و فنون مختلف سود جست و پرداخت همه جانبه نویسنده به مطالب، کتاب را برای همه اقشار و طبقات، مفید می سازد. استاد، حتی نسبت به «نسخه بدل ها» نیز ساکت نمانده و گه گاه بحثی تحقیقی و یا ذوقی در اختیار نسخه ای و ترجیح آن بر سایر نسخ، ارائه می دهند.

مثلاً رأی و اختیار استاد در اختلافی که روی کلمه «گنده» یا «گنده» در بیت زیر است، بسیار مستدلانه و مطابق ذوق و تحقیق است.

عقل اول راند بر عقل دوم

ماهی از سر گنده گردد، نی ز دم

ایشان، ضبط «گنده» را می پسندند و چند دلیل نیز اقامه می کنند.<sup>۱۲</sup>

شنیدنی است حدیث رنج مؤلف، در سال های تألیف این کتاب:

«حدیث رنجی که در این تألیف، کشیده شد و سرمایه ای که از عمر و وقت و اندوخته پژوهش ها و بررسی های متمادی، که در این بنای تازه بنیاد، به خرج رفت، جز بر سباحت این بحر و آشنا آموختگان دریازده، قصه در گوش کردن، افسانه گفتن، کوران را فن مناظر و مرایا آموختن است؛ کجا دانند حال ما سبکباران ساحل ها.»<sup>۱۳</sup>

همچنین همایی، حوزه و قلمرو تحقیقات خود را در این تألیف، این گونه بیان می کند: «علاوه می کنم که قصد من

۱۰. مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۳۱۹-۲۰.

۱۱. جلال الدین همایی، مولوی نامه (عقاید و افکار مولانا جلال الدین مولوی)، انتشارات آگاه، چاپ پنجم، ۱۳۶۲، تهران.

۱۲. همان، ج ۱، ص ۴۷۶-۴۷۹.

۱۳. همان، ج ۱، مقدمه، ص شش.

به همان شکل که مولانا پرداخت نموده، به شرح و بررسی گذاشته می‌شود. نظیر این کار را مرحوم همایی، درباره یکی دیگر از داستان‌های مثنوی انجام داده است. حکایت نخجیران و شیر که از اولین داستان‌های دفتر اول است، در تصنیف جداگانه مورد شرح و تفسیر استاد قرار می‌گیرد. از مزایای این اثر، شرح مختصر زندگانی علمی استاد به قلم خود اوست. در مقدمه نیز، مطالب مهمی که ترسیم‌کننده جهان بینی خاص مولانا است، در غالب عنوان‌های فرعی، طرح می‌شود. در همین مقدمه است که مرحوم همایی دیدگاه‌های خاص خود درباره نظام آموزشی، معایب و پیشنهاد‌های خود را، به قلم می‌آورد.

\*

نمی‌شو از آثاری که به نحوی مربوط به مولوی می‌شود سخن گفت و نامی از استاد محقق و نویسنده پژوهشگر مرحوم دکتر عبدالحسین زرین کوب به میان نیارود. استاد با نگارش آثاری چون: پله پله تا ملاقات خدا، سرّنی، بحر در کوزه و اختصاص بخش‌های متناسبی از کتاب‌های جستجو در تصوف ایران و نقش بر آب، به مولانا و کتاب مثنوی، نشان داده‌اند که در این میدان فراخ، سخن‌های بسیار برای گفتن دارند و قادر به حل عقده‌های ناگشوده هستند. دکتر زرین کوب که خود از اخلاف صلاح الدین زرکوب، یار و محبوب مولانا پس از فراق شمس، می‌باشند، تحقیقات بلندی در باب مثنوی و صاحب آن، به اهل کتاب عرضه کرده‌اند. بحر در کوزه، با عنوان فرعی «نقد و بررسی و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات مثنوی، در کنار سرّنی» همراه با «پله پله تا ملاقات خدا» و ده‌ها مقاله و رساله دیگر، نویسنده خود را در ردیف بزرگ‌ترین مثنوی‌شناسان معاصر، یعنی در کنار همایی و فروزانفر نشانده‌اند.

فرصت و مجال آن نیست که از تمام آثار استاد، سخنی به میان آوریم، نمونه را، چند جمله‌ای راجع به «سرّنی» گفته می‌شود و تفصیل این بررسی‌ها را به مقام و مجال دیگری می‌سپاریم. «سرّنی» با عنوان فرعی «نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی» اولین بار در سال ۱۳۶۸ در ۲ جلد به چاپ رسید. مؤلف در کتاب «بحر در کوزه» به نقد و تفسیر قصه‌های مثنوی و مقولات مربوط به روایت داستان‌ها پرداخته و در «سرّنی» حالات و افکار و عقاید و روش مولوی و منسوبان و زبان و خصوصیات ادبی و اخلاقی مندرجات مثنوی را به تفسیر و تحلیل می‌نشیند و در هر مورد دیدگاه مولوی را با نظر دیگر

۱۴. همان.

۱۵. علامه همایی، تفسیر مثنوی معنوی، مؤسسه نشر هما، چاپ چهاردهم، تهران، آذرماه ۱۳۶۶.

استقصاء و استقرای تام نبوده است؛ چرا که فواید، نکات و دقایق علمی و ادبی و فلسفی و عرفانی که در مثنوی شریف درج شده، به عقیده من، نامحدود و نامحصور است؛ خاصه با این نظر و دید که اکثر گفته‌های او شبیه مصحف کریم، دارای هفت بطن است؛ و اگر درصدد جمع‌آوری همه آن فواید و رشحات فکری بودم که از طبع فیاض مولانا که به دریای فیض ابدیت پیوسته بود، بیرون جوشیده و بر سراسر اوراق آن دفتر آسمانی، ریخته و پاشیده است، مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شد. این است که در هر چهار باب کتاب به امهات و ارکان عمده مطالب، اکتفا کرده‌ام و بالجمله، همین قدر است که راهی را برای پژوهندگان بعد هموار ساخته و کلیدی برای گنجینه اسرار مثنوی، به دست طالبان و مستعدان این حدیث داده‌ام تا دنباله کار ما گیرند و آن را تکمیل کنند. به شرط این که رنج پیش قدمان را ضایع نگذارند و ما را به دعای خیر یاد فرمایند. ۱۴

خلاصه آنکه فواید و اطلاعات نابی که نویسنده در این اثر، سخاوتمندانه در اختیار می‌گذارد و آنها را از زندان ذهن خود به فراخنای کتاب و نشر می‌کشاند، بسیار مغتنم است و مطالعه مکرر آنها برای کسانی که انس با مثنوی را از دست نداده‌اند و در جستجوی آثار خواندنی و مفید هستند، از ضروریات است. گفتنی است که اکثر مطالب «مولوی‌نامه» به کار همه آثار عرفانی می‌آید؛ یعنی مطالعه این دو جلد اثر پر محتوا، نه تنها خواننده را با کتاب مولوی آشنا می‌سازد، بلکه می‌تواند مقدمه‌ای باشد برای همه آثار عرفانی و مشابه مثنوی، از قبیل منطق الطیر، حدیقه الحقیقه و دیوان حافظ.

\*

یکی دیگر از آثار استاد جلال الدین همایی در زمینه مثنوی کتابی است با عنوان «تفسیر داستان قلعه ذات‌الصور، یا دژ هوش ربا از مثنوی». ۱۵ این کتاب که برای دانشجویان تألیف شده، متن داستان قلعه ذات‌الصور را از دفتر ششم نقل می‌کند و در ذیل صفحات، به شرح و تفسیر ابیات می‌پردازد. مقدمه کتاب، معلوماتی درباره مثنوی و سرگذشت و حالات و افکار مولوی به دست می‌دهد که شنیدن آنها از زبان قلم همایی اهمیتی خاص دارد. تفسیر داستان قلعه دژ هوش ربا، از سرمشق‌های آماده‌سازی کتب درسی برای متون ادبی است. همچنین استاد در این تألیف، بهترین شیوه را برای تفسیر مثنوی، که همان «تفسیر داستانی» است، برگزیده‌اند. تفسیر داستانی، برای آشنا کردن اقشار مختلف، محصلین و دانشجویان، نسبت به شرح‌های دوره‌ای و یا موضوعی، رجحان دارد. در این شیوه که باید استاد را از بنیان‌گزاران آن دانست، یک داستان از مثنوی



عارفان و صوفیان نامی به مقایسه و مزایده می‌گذارد. وی با تیزبینی‌های خاص خود و روش کاملاً علمی و کلاسیک بر مبهمات و متشابهاات مثنوی، روشنایی تازه‌ای می‌افکند و از آنجا که شیوه نگارش و روش پژوهش انتقادی مؤلف با شرح نویسان دیگر، از بن متفاوت است، نکات تازه و بی‌سابقه‌ای در این بررسی، نصیب خواننده می‌شود.

### شروح مثنوی

از قدیمی‌ترین شروح این کتاب آسمانی، منظومه کوتاه و نغز جامی به نام «نی‌نامه» است. در این شرح منظوم ابیات آغازین دفتر اول به ذائقه عرفای وحدت وجودی، مورد توجه جامی قرار گرفته است.

\*

«جواهر الاسرار و زواهر الانوار» نیز از شرح‌های قدیمی مثنوی، به شمار می‌آید. کمال‌الدین حسین خوارزمی که خود از عرفای قرن نهم، می‌باشد. نویسنده این شرح چهار جلدی، تا آخر دفتر سوم مثنوی پیش رفته و در دفتر نخست شرح حالی از مولوی و اصطلاحات صوفیان و قسمتی از اصول و مبانی تصوف را بیان می‌کند.

\*

بعد از آنکه نیکلسون ادیب زبان‌شناس انگلیسی شش دفتر متن فارسی مثنوی را با تصحیح انتقادی خود در سه جلد و ترجمه انگلیسی آن را در سه جلد، منتشر کرد، دو مجلد دیگر را به تعلیقات بر مثنوی اختصاص داد و شرح مشکلات مثنوی و ملاحظاتی که در جریان طبع و ترجمه به آن برخورد بود، در آن دو کتاب می‌گنجانند. در این شرح دو جلدی، نویسنده نظرات تازه‌ای نیز درباره املای کلمات و قرائت و روایت آنها اضافه می‌کند.

\*

سومین و تحقیقی‌ترین و آخرین اثر مرحوم استاد بدیع الزمان فروزانفر در حوزه مثنوی‌شناسی، شرح مثنوی شریف در سه جلد است. بی‌شک با تتبع و تخصصی که ایشان در آثار و افکار مولوی داشت و با صلاحیت علمی و ادبی او، این شرح عالمانه‌ترین شرح‌های مثنوی است و جای بسی تأسف است که فروزانفر، تا پایان عمر به تکمیل این شرح شریف، مجال نیافت. نخستین بار شرح مثنوی شریف را مؤلف از سال ۱۳۴۶ شمسی تا ۴۸ شمسی، در چاپخانه دانشگاه تهران به طبع رساند. در این شرح، شماره ابیات مثنوی به نسخه نیکلسون، ارجاع داده شده، در حالی که مرجع مؤلف در دو کتاب سابق‌الذکر،

یعنی: «احادیث مثنوی» و «مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی»، نسخه چاپ علاءالدوله بود.

این شرح با دیگر آثار مرحوم استاد، تفاوتی عمده دارد، زیرا استاد در این تحقیق، در مقام یک تحلیل‌گر و محقق و نظریه پرداز است. به خلاف احادیث و قصص مثنوی که جنبه غالب در آنها، تألیف و جمع‌آوری است. فروزانفر در این شرح ناتمام، از همه سرمایه‌های علمی خود، به منظور حل عقده‌های لفظی و معنوی ابیات سودجسته و انصافاً در بسیاری از موارد به خوانندگان مثنوی کمک شایانی کرده است. سرمایه عمده فروزانفر در غیر شرح مثنوی شریف، یعنی کتاب‌هایی که شرح آنها گذشت، حافظه قوی و قدرت دستیابی او به مآخذ و منابع است؛ اما در شرح سه جلدی اش بر مثنوی، همانطور که گفته آمد، او بیشتر یک نویسنده محقق و شارح معنی‌یاب است، تا مؤلف و گردآورنده.

مؤلف این شرح را بر روی حکایت‌های مثنوی، مبتنی ساخته، در هر قسمت نخست مآخذ و نقد و تحلیل داستان را بیان می‌کند، سپس لغات و تعبیرات محتاج شرح را فهرست می‌کند، سپس مطالب کلی و عرفانی حکایت را توضیح می‌دهد. پس از این توضیحات مقدماتی، ابیات را به ترتیب نقل و لغات و تعبیرات را تفسیر می‌کند و سپس حکایت دیگر را شروع و بررسی می‌نماید. پایان بخش جزء سوم شرح شریف، قسمت هشتم و داستان اعرابی و خلیفه است.

«شرح مثنوی شریف» آخرین کار مرحوم فروزانفر درباره مثنوی است و از همین رو نهایی‌ترین و پخته‌ترین افکار استاد در آن منعکس شده است. مؤلف در این دوره از کار خود بر روی نامه آسمانی مثنوی، با بیت بیت مثنوی درگیر می‌شود و پرده از اسرار سرپوشیده آنها می‌گشاید و در این راه زحمات بسیاری را متحمل می‌شود، خود وی در این باره چنین می‌نویسد:

«برای آنکه از نظر و عقیده مولانا در هر مسأله، به نحو تفصیل، مطلع شوم و اصول افکار وی را به صورت منظم، به دست آورم، در صدد برآمدم که فهرستی برای مطالب مثنوی ترتیب دهم، علت این امر چنانکه بر خوانندگان محترم روشن است، این بود که مثنوی مانند دیگر کتب به ابواب و فصول قسمت نشده و از حیث نظم و ترتیب، اسلوبی مانند قرآن کریم دارد که معارف و اصول عقاید و قواعد فقه و احکام و نصایح، پشتاپشت در آن مذکور و مطابق حکمت الهی به هم آمیخته است و مانند کتاب آفرینش، نظمی به خود مخصوص دارد و تابع سنن و آیین‌های مصنفان و مؤلفان کتب عادی و معمولی نیست و از این رو، افکار فلسفی و اصول تصوف و مبانی علوم اسلامی در

«شرح مثنوی شریف» با قلم فروزانفر آغاز شد ولی به همت دکتر سید جعفر شهیدی پایان یافت. آنچه اثر خامه و تحقیقات جناب شهیدی است، شباهت بسیاری به محصول قلم و اندیشه فروزانفر دارد؛ اما باید اقرار داد که این شرح، به حسن مطلع خود بیشتر می‌بالد تا حسن مقطع.

\*

مثنوی، موضوع شروح دیگری نیز در عصر ما شده است که به جهت پرهیز از اطاله کلام، از توضیح درباره آنها تن می‌زنیم و همه آنچه را که بایسته و شایسته شرح مثنوی می‌دانیم در معرفی و نقد شرح مرحوم حاج ملاهادی سبزواری می‌آوریم. آنچه پس از این می‌آید نگاهی بیرونی به شرحی نامبردار از شروح مثنوی است.

#### شرح اسرار<sup>۱۷</sup>

مثنوی خوانان و آثانی که با این کتاب انس و گوشه خلوتی دارند می‌دانند که جناب مولانا، در چند جای مثنوی، از طاعنان و خُرده‌گیران بی‌خرد، شکوه سر داده و آتیهایی را که به دور از عدل و انصاف، مثنوی را سخنی پست و بی‌مقدار شمرده‌اند، به باد ملامت می‌گیرد. در اواسط دفتر سوم، پیش از آنی که قصه «مسجد مهمان‌کش» به مخلص خود نزدیک شود، دود گندی را که از اهل حسد برخاسته بود، به یاد می‌آورد و ضمن نقل اراجیف آن گروه طاعن، پاسخی را نیز گوشزد می‌کند.

پیش از آن کین قصه تا مخلص رسد

دود گندی آمد از اهل حسد

من نمی‌رنجم از آن، لیک این لگد

خاطر ساده دلی را پی کند<sup>۱۸</sup>

...

خریطی ناگاه از خرخانه‌ای

سر برود آورد چون طعانه‌ای

کین سخن پست است یعنی مثنوی

قصه پیغمبرست و پیروی

نیست ذکر بحث و اسرار بلند

که دوانند اولیا آن سو سمنند

از مقامات تبیل تا فنا<sup>۱۹</sup>

۱۶. فروزانفر، شرح مثنوی شریف، ج ۱، ص ۳ تا چهار.

۱۷. شرح اسرار، در سال‌های اخیر با تصحیح و به سبک علمی چاپ شده است؛ اما چاپ منظور در این مقاله، متعلق به انتشارات کتابخانه سنایی است که آن نیز از روی چاپ سنگی، افست شده است.

۱۸. دفتر سوم، ابیات ۷-۴۲۲۶.

۱۹. ادامه ابیات بالا.

مثنوی، پراکنده و متفرق است و فی‌المثل ممکن است مطلبی به نحو اجمال در دفتر اول ذکر شود و تفصیل آن در دفتر دیگر و یا مواضع مختلف بیاید و تا آنگاه که نظر مولانا در همه موارد، پشت سر هم قرار نگیرد، بالطبع فهم آن مطلب از روی شمول و احاطه، میسر نمی‌شود.

فروزانفر، حال خود را در ابتدای شرح و هنگامی که هنوز در صدد جمع‌آوری مقدمات شرح بود، به حال کسی تشبیه می‌کند که از دریایی ژرف و بی‌کرانه و پهناور، به تناسب ابزار و وسایل خویش، چند جوی خُرد و باریک، جدا کند؛ زیرا احاطه کم‌نظیر مولانا، بر همه علوم و معارفی که در روزگار وی معمول بوده، مسلم است. صعوبت راه، آن‌گاه آشکارتر می‌گردد که بدانیم مولوی به این علوم و معارف نیز تن نمی‌داد و به نیروی فکرت دوربین و پرده‌شکاف، از همه این علوم متداول، گذر کرده و تا مقداری نه اندک، بسوی زمان حاضر پیش آمده و در بعضی مسائل آن سوتر هم رفته است.

مؤلف، تهیه یک فهرست مقدماتی از مطالب و عناوین موضوعی مثنوی را در آغاز کار، لازم می‌شمارد و خود در اولین قدم با استفاده از نیم قرن مطالعه بر روی مثنوی و استمداد از آثاری چون لب لباب کاشفی و مرآت المثنوی تلمذ حسین، اقدام به این امر ضروری می‌کند، اما کثرت مضامین و سرعت انتقال و حسن تعبیر و مهارت مولانا در پیوستن مطالب و معانی گوناگون، مانع از تهیه یک فهرست کامل از مطالب موضوعی در مثنوی می‌شود و این درازی راه، حتی کسی چون فروزانفر را نیز از پای درمی‌آورد، به گونه‌ای که خود چنین اعتراف می‌کند:

«می‌توان گفت که کثرت مضمون و سرعت انتقال و حسن تعبیر و مهارت مولانا در پیوستن معانی گوناگون به یکدیگر، سبب قوی و عامل نیرومندی است که اعجاب و حیرت خواننده را چنان برمی‌انگیزد که بی‌اختیار در پی گوینده حیرت‌انگیز مثنوی می‌رود، به صورتی که مقصد را نمی‌شناسد و به جزئیات هم التفاتی نمی‌تواند بکند، مانند کسی که بر هواپیما یا مرکبی شتابنده و تیز رفتار سوار است که راه را می‌پیماید و از مناظری که بر آنها می‌گذرد اطلاع کافی به دست نمی‌آورد. این نکته را بارها آزموده‌ام و بدین سبب هر کس را که خواهد، فهرستی کامل و تمام، از مطالب مثنوی مرتب سازد، در نقص و ناتمامی کار خود، معذوری دارم.»<sup>۱۶</sup>

مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر، در مقدمه شرح مثنوی شریف، از کتب و مقالاتی که در این شرح، از آنها بهره جسته، یاد می‌کند و ضمن آنکه بیشترین تأثر مولانا را از ابو حامد محمد غزالی، متکلم بزرگ قرن پنجم و ششم می‌داند، احیاء العلوم را منبعی مهم در آراء و افکار مولوی ذکر می‌کند.



پایه پایه تا ملاقات خدا

از دفاع هشیارانه صاحب مثنوی که بگذریم، یک پاسخ منطقی و در حین حال ظریف نیز تاریخ به این گروه از طاعنان می دهد: توجه حکیمان عارف مشرب و عارفان حکمت دانی چون حکیم بزرگوار سبزواری، حاج ملاهادی سبزواری، پاسخی محکم به تمام آنانی است که در طول تاریخ، مثنوی را متهم به تهی بودن از اسرار بلند الهی و خالی بودن از رموز و مقامات عرفانی می کردند.

بی مجامله باید گفت، توجه و عنایت حکیمی چون حاج ملاهادی سبزواری (ره)، متأله بزرگ قرن سیزدهم، به کتاب مثنوی، گویای مشحون بودن آن کتاب از حکمت و عرفان است. طبیعی است که نظر بزرگانی مانند وی را، جز نوادر کتب معرفتی به خود معطوف نسازد، فضلاً از اینکه مقداری از دوران عمر شریف خود را به خواندن و شرح آن مصروف سازد و فضلاً از اینکه کتاب مهم خود یعنی اسرارالحکم را مزین به حدود دویست بیت از آن کند و فضلاً از اینکه در انتهای تنها زندگی نامه ای که به قلم مبارک خود می نویسد، از باب «ختامه المسک» بیتی دلنشین و مشهور از مثنوی بیاورد:

دیده می خواهم سبب سوراخ کن

تا سبب را برکنم از بیخ و بن

حضور رندانه در دانه های مثنوی در جای جای آثار فارسی حکیم، نمای حکیمانه کتاب های او را به قلبی عارفانه، محکم و مطمئن می سازد.

حکیم و مثنوی، دو معنای «معطوف» به هم به معنای واقعی کلمه هستند، اما اینکه آن کتاب مستطاب در زندگی حکیمانه و علمی مرحوم حاجی (ره) چه جایگاهی دارد، در بادی امر همه ما را به یاد شرح آن بزرگوار بر کتاب آن بزرگ می اندازد. شرح و یا به تعبیر فنی تر حاشیه جناب حاجی (ره) بر شش دفتر مثنوی از برجسته ترین شروح و تعلیقه هایی است که تاکنون مثنوی را و جهة همت خود قرار داده اند.

در این مختصر، اگرچه بنای توصیف و تشریح تمام امتیازات و خصوصیات آن شرح ذی قیمت بر سایر شروح و حواشی نیست، اما از این دریای گوهر خیز، باید به قدر تشنگی آبی چشید تا بر حرمان عجز از کشیدن تمام آب دریا، افزوده نگردد.

تذکار این نکته که رابطه مرحوم حاجی با آثار مولانا خصوصاً مثنوی منحصر در شرح آن بزرگوار نیست، ضرورت دارد. همان طور که بر آن اشارت شد، تنها در اثر ماندگاری چون «اسرار الحکم» که به اقتضای متد و طبیعت مباحث، نباید چندان از شعر و شاعری در آن استفاده شود، مع الوصف مشحون از «فاعلاتن های مثنوی» است، و این به خودی خود صرافت طبع

و علقه قلبی و حضور ذهن صاحب اسرار را آفتابی می کند. با این وجود شرح آن حکیم بر مثنوی معنوی، آئینه تمام نمای علاقه و ارادت های قلبی حاج ملاهادی (ره) به گفته های بزرگان اهل معرفت خصوصاً مولوی است، لذا آنچه در این و جیزه گفته می شود، تماماً با توجه به مرقومات حاجی در شرحش بر مثنوی است.

نگارنده نوشتار خود را به سه بخش نسبتاً از هم جدا تقسیم کرده است و در هر بخش سعی بر شناساندن شرح حاجی شده است. الف. شرح یا متن. در این بخش به اثبات و رفع ابهام از شرح بودن این اثر توجه می شود و قول آن عده ای که شرح مذکور را بیشتر متن مستقلی می دانند تا شرح متنی دیگر، بررسی می شود. ب. شرح یا متن. در این قسمت به پاره ای از خصوصیات شرح و سلیقه های شارح اشاره خواهد شد.

ج. شرح بی متن. به مناسبت بحث از شرح جناب حاجی (ره)، در این قسمت نگارنده عقیده شخصی خود را راجع به یک شرح ایده ال بر مثنوی که نسبتاً مکفی و مقنع باشد، بیان می کند. مع الاسف تاکنون شرحی که نیازهای خوانندگان مثنوی را از هر جهت در نظر داشته باشد، پا به عرصه وجود نگذاشته است. شاید چنین شرحی با آن خصوصیات، غیر مقدور هم باشد، ولیکن این نباید مانع از بحث راجع به یک شرح کامل و پاسخگو باشد. چون این بخش از مقاله چندان به مرحوم حاجی (ره) و رابطه او با مثنوی، در ارتباط نیست، لذا راقم سطور، از سعی بر نهایت اختصار و اقتضای این بخش که مقتضای موضوع هم هست، غفلت نکرده است.

### شرح یا متن؟

معروف است که بعضی از شروح مثنوی، بیشتر متن اند تا شرح. به عبارت دیگر در این گونه شروح، شارح به میزان زیادی در صدد ترسیم نظریات و نقطه نظرهای خود می باشد تا تشریح و موشکافی ابیات متن. هر چند مادامی که این عقیده به مثال و مصداق آراسته نشود، به خودی خود قابل انکار یا اصرار نیست، اما جای تردید نیست که بسیاری از شروح که در تاریخ فرهنگ اسلامی شناخته شده اند، ارزش یک متن را جهت تدریس و تدریس دارند و بعضاً شرحی، چنان جا و موقعیتی میان متون و کتب علمی پیدا می کند که متن مشروح در مقابل شرح خود، رنگ باخته و تسلیم ارزش های شرح می شود. مصداق و مثالی که کم و بیش می تواند گویای مراد نگارنده باشد، شرح جناب شیخ رضی بر «کافی» ابن حاجب است.

بر مدققین و محققین در ادبیات عرب پوشیده نیست که متن اصلی کافی در مقیاس شرح جناب شیخ رضی (ره) مانند خاک

انباشته ای است در مقابل قله ای بلند و با صلابت، اما اینکه رابطه شرح مرحوم حاجی با متن خود، یعنی مثنوی معنوی همین رابطه باشد یا نه، چند مطلب را به خاطر می آورد.

اولاً عظمت و گویایی مثنوی نه در مقابل شروح خود رنگ باخته است و نه ظهور و شهرت کتاب هایی که بعد از مثنوی تألیف شدند، ذره ای از ارزش این دریای عظیم معنوی کاست، بلکه شش دفتر عشق او همچنان بر تارک ادبیات عرفانی و آثار منظوم فارسی می درخشد. از قضا ساخت و پرداخت هر گونه شرح و متنی که به نوعی با مثنوی ارتباط داشت، از ارتباط های وزنی گرفته تا عنایت های معنوی، موقعیت ویژه مثنوی را بیش از پیش نمایان و انگشت نما کرد.

از طرفی، نباید انکار کرد که پاره ای از شروح مثنوی، بیشتر و پیشتر شرح و تفصیل آرای شارحین خود هستند، تا توضیح آراء و نظریات ماتن. این وضعیت مع الاسف در بعضی از کلاس های درس مثنوی نیز تکرار می شود، لذا باید سخن صاحب مثنوی را که خود هشیارانه در ابتدای ترین ابیات نی نامه می آورد، ترنم کرد که:

هر کسی از ظن خود شد یار من

از درون من نجست اسرار من

احتیاجی هم ظاهراً به آوردن نمونه نیست؛ چه، در این آشفته بازار با تمام آشفتگی اش، کمتر ضمیری است که دامن مرجع خود را نگیرد.

اما اینکه شرح یا تعلیقه حکیم بزرگوار خطه خراسان بر مثنوی، نیز از همین مقوله است یا نه، نیازمند توضیحی کوتاه است تا ارزش کار جناب حاجی تا حدودی مکشوف گردد.

کسانی که مروری حتی سطحی و گذرا بر شرح مذکور کرده باشند، شاهد دغدغه و تعهد مؤلف نسبت به کشف و حل مشکلات مثنوی هستند. در این سیر سعی حاجی بسیار گسترده است. از آوردن کلمات مترادف برای مأنوس کردن الفاظ گرفته تا آوردن ابیات مناسب، تا بحث از نسخه بدل های مثنوی و خلاصه تا برملا کردن حاق مطالب فلسفی جهت نمایاندن عمق بعضی ابیات، منطقه جولان و فعالیت قلمی حاجی در شرحش می باشد. مرحوم حاجی سبزواری در شرح خود با سعی فراوان و هزار لطائف الحیل، مصمم به آسان کردن و قابل فهم و درک نمودن ابیات مشکله مثنوی است.

مسلماً کسی که گردن مثنوی را بسته و بسویی می کشاند که خود دانسته است، هیچ گاه چنین دغدغه و احساس تعهدی در قلم او مشهود نخواهد بود.

در این شرح، بعضاً پای ابیات و جملاتی برای توضیح ابیات باز می شود که کاملاً از مقوله فکر و عرفان و حکمت خارج اند و

تنها خاصیت آنها گشودن گره های لفظی از متن می باشد.

اما از این حقیقت هم نباید گذشت که مرحوم اسرار گاهی بیش از حوصله خوانندگان معمولی مثنوی، در عمق و ژرفای ابیات غور می کند. این گونه غور کردن های بعضاً بعید، گرچه فی حد نفسه درخور هر متن حکیمانه ای است، اما به جنبه شرح بودن مطلب لطمه می زند؛ زیرا هر شارحی باید پیش از آنکه مجذوب معانی و حکمت های نهفته در متن شود، نظر و همت خود را به عقده گشایی از سلسله ابیات معطوف سازد. این روند کذایی موجب می شود که گاهی رابطه مثنوی با شروحش رابطه محسوس و معقول شود، یعنی آنچه در مثنوی حس می شود، در شرحش پیچیده و محتاج به مقدمات طولانی است.

نوشته مرحوم حاجی، گرچه به «شرح مثنوی» شهرت پیدا کرد، هویت تعلیقه و حاشیه دارد، لذا نباید انتظار شرح و توضیح فرد فرد آن بیست و شش هزار بیت را داشت؛ اما نوع خوانندگان مثنوی، خصوصاً آنهایی که شرح و حواشی را وسیله مناسبی برای نزدیک شدن بیشتر به مثنوی می دانند، از بی تفصیل و توضیح گذاشتن بعضی ابیات متعجب می شوند، همانطور که توضیح و تفصیل بعضی دیگر را خارج از ضرورت و نیاز قلمداد می کنند. مثلاً مثنوی خوان، بعد از فراغ از دفتر اول، هنگامی که اولین بیت دفتر دوم را می خواند،

مدتی این مثنوی تأخیر شد

مهلتی بایست تا خون شیر شد

می خواهد به علت این تأخیر احیاناً از منظر تاریخی و حیات مادی و معنوی مولانا، آگاه شود و از این مهلتی که بایست تا خون شیر شود، تحلیلی داشته باشد، مع الوصف شرح و ریشه یابی چنین موضوعی از مثنوی در افاضات حکیم سبزواری، جایی ندارد، و شاید علت این گونه خلاها آن است که چنین مباحثی در هیچ فصل و یا بابی از کتب حکمت و عرفان نمی گنجد.

پایان سخن در این بخش از گفتار، آن است که کار مرحوم حاجی بر روی مثنوی، به عنوان یک شرح، کاری در خورد توجه و یاسخنگوی اقشار خاصی از خوانندگان مثنوی و مأنوسین با آن کتاب می باشد.

### شرح با متن

حکیم و متأله بزرگ عالم اسلام، حاج ملاهادی سبزواری، هنگامی به سراغ مثنوی، بزرگ ترین متن منظوم عرفانی می رود که بیش از هفتاد سال از عمر شریف و با برکتش می گذشت. اهمیت این موضوع وقتی آشکار می شود که بدانیم صاحب همین قلم، اثر ماندگار و بزرگ ترین یادگار خود، یعنی منظومه را در سن بیست و هشت سالگی تألیف کرده است. مورد توجه قرار

دادن مثنوی در پخته‌ترین دوران زندگی، بسیار با اهمیت و در عین حال مقتضای «حال پخته در نیاید هیچ خام» است.

درباره استفاده مؤلف از سایر شروح، هر چند عده‌ای را اصرار بر انکار است، اما باید گفت، حداقل، یک شرح که همان شرح جناب ملاجمی بر پاره‌ای از مثنوی است، در اختیار و مورد استفاده مرحوم حاجی بوده است؛ چنان که خود نیز در پایین صفحه هفت، ضمن تصریح به شرح مذکور، ۱۵ بیت از شرح جامی بر ابیات اولی مثنوی را به طور کامل ذکر و از این طریق همسویی خود را با عارف جامی در تفسیر «نی» و منظور مولانا از «جدایی» اعلان می‌کند.

گذشته از مثنویات جامی در شرح ابیات «نی‌نامه» مرحوم حاجی در موارد متعددی از غزلیات و تک‌بیتی‌های عارف جام، شرح خود را مملو می‌سازد. اما اینکه در مجموع مرحوم حاج ملاهادی در این شرح، عنایت چندانی به گفته‌ها و اظهارنظرهای دیگران نداشته است، کاملاً از نوشته‌های او پیداست و این البته لازمه قلمی است که صاحب آن به نداشتن کتابخانه قابل ملاحظه، شهرت دارد. اکتفای مرحوم حاجی به چند کتاب معدود، گرچه از بعضی جهات نشانه حدت ذهن و وسعت اطلاعات اوست، اما بعضاً نیز موجب اشتباهاتی، خصوصاً در نسبت دادن نظار و اقوال، شده است.

سعی مرحوم اسرار در تشریح مقاصد مثنوی، از آوردن لغات مترادف برای الفاظ مهجور آغاز می‌شود و تا تطبیق ابیاتی مانند «ای برادر تو همان اندیشه‌ای» بر اتحاد عاقل و معقول، پیش می‌رود. طریقه و سلیقه حاجی در شرح خود، گاه بسیار بدیع و مبتکرانه می‌شود؛ به طوری که بعضاً در تفسیر پاره‌ای از ابیات، تنها به ذکر یک یا چند آیه اکتفا می‌کند و هیچ‌گونه اشاره و توضیحی را افزون بر آیه، روانی دارد و گاه تفصیل کلام خود را با آوردن آیه‌ای شروع می‌کند و نفس آیه را جزئی از شرح خود قرار می‌دهد.

علاوه بر آیات متعدد در این شرح که فضای کتاب را معنوی و بیش از حد مورد اعتماد و انس قرار داده است، استفاده جناب حاجی از ابیات شعرای بزرگ عرب در جای جای کتاب نیز حیرت‌آور است.

استناد و همراه کردن اشعار زیبای فارسی نیز فصل دیگری از زیبایی‌های این کتاب است. نوع شعرایی که مرحوم اسرار به ابیاتی از آنها اشارت دارد، اهل معرفت و هم‌سنخ مولانا هستند، که در این میان ملاجمی جایگاه ممتازی دارد. گه گاه نیز شاهد حضور شعر کسایی چون انوری و خاقانی هستیم و چون ممارست و قرائت دیوان شعرای محض در ادب و قافیه، نیاز به حوصله و علاقه‌ای بیش از حد معمول دارد، باید اذعان کرد که حکیم معرفت جوی خراسان به مراتب بیش از اقران و هم‌کسوتان

خود در این زمینه صاحب ذوق و حوصله بوده است، و اینجاست که خواننده ناخودآگاه به ظرفیت علمی و حافظه قوی و قریحه شعری آن حکیم درود می‌فرستد. از جمله برای معلوم کردن معنی «سر» به معنی «نباتات» بیتی را از انوری وام می‌گیرد. گفتنی است که مرحوم اسرار گاه به مناسبت و اقتضای مقام غزلی از خود نیز چاشنی شرح می‌کند و از این طریق صمیمیت بیشتری با خواننده برقرار می‌شود و اوراق کتاب را به محفل انس و مجلس صفا تبدیل می‌کند.

جا دارد، این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که اکثر ابیاتی را که مرحوم حاجی همراه سخنان خود می‌آورد، در شمار زیباترین ابیات عرفانی و عاشقانه هستند و این نیز خود از حسن سلیقه و ذوق با طراوت شارح سخن‌ها دارد.

مطلب دیگری که شایسته ذکر است، غلبه جنبه فلسفی و رنگ صدرایی آن است. گرچه در مجموع متهم داشتن این شرح به اینکه تنها متعهد به بیان افکار و آراء مؤلف خود هست و چندان دغدغه تشریح و بازگویی مکنونات مثنوی را ندارد، قدری دور از انصاف و به دلایل روشن مردود است، اما از واقعیت هم نباید چشم پوشید که در بسیاری از مواقع مرحوم حاجی چنان در افکار و اندیشه‌های فلسفی و صدرایی خود غور می‌کند که در آنجا می‌توان خطاب به او گفت:

گردن این مثنوی را بسته‌ای

می‌کشی آنجا که خود دانسته‌ای

بر خواننده شرح مثنوی پوشیده نمی‌ماند که حاجی از فرمول ماهیت و عدم اصالت آن، و یا بحث‌های مربوط به وجود و مراتب تشکیکی آن نهایت استفاده را کرده است و گویی با کلید این دست مباحث، ادعای گشودن قفل اکثر مشکلات مثنوی را دارد، حال آنکه بسیاری از این رهاوردهای فلسفه اسلامی و حکمت متعالیه در زمان حیات مولانا و سال‌ها بعد از آن نه تنها شهرتی نداشت، بلکه قرن‌ها بعد از پیدایش مثنوی، برای اولین بار بر سر زبان‌ها افتاد. از این جهت تقریباً می‌توان رابطه شرح حاجی با کلام ساده و دور از پیرایه مثنوی را رابطه معقول و محسوس دانست، در حالی که انتظار غیر از این، بلکه عکس این است. لذاست که خواننده این شرح، ناخودآگاه بیشتر در ذیل ابیاتی مانند «تو وجود مطلق و هستی ما» انتظار سخنان بلند و قلم‌فرسایی شارح را دارد تا بعد از نوشیدن ابیات آبداری چون:

خون شهیدان را ز آب اولی تراست

این خطا از صد صواب اولی تراست

مرحوم حاجی در تفسیر همان بیتی که آشنا به شرح او از او انتظار قلم‌فرسایی دارد، یک دوره الهیات را به طور فشرده می‌آورد. از این رو شاید بتوان قبول کرد که گروه خاص و محدودی قادر به



استفاده از این تحفه حکیم هستند. جهت تأیید مطلب بالا این نکته گفتنی است که بسیاری از مباحث منظومه در این شرح بازگویی شده است، لذا می توان این شرح را شرح الشرح حاجی بر منظومه دانست. از طرفی عارف بودن سراینده مثنوی بسیاری از محققین و شراح مثنوی را به این گمان انداخته است که لزوماً هرچه در این کتاب، نامی و یادی از آن شده است، اشاره به یک حقیقت دیگر دارد، مثل نی که لزوماً نمی توان آن را به معنای وضعی آن حمل کرد و کلمات ساده و بی پیرایه مولوی تماماً طبق این نظریه اشارات خفی و جلی به یک دوره عرفان کلاسیک دارند. گرچه این ظن را گاهی خود مثنوی با ایباتی چون: «من چو گویم لب، لب دریا بود»، تقویت می کند، اما شناخت کلی ما از عرفان گویی های نوع مثنوی، به ما طریق دیگری را در تفسیر عرفانی مثنوی نشان می دهد که باید در محل مناسب خود از آن بحث کرد.

دیگر از نارسایی های این شرح از یاد رفته، پرداختن و توجه مرحوم حاجی به ایبات متفرق مثنوی بدون در نظر گرفتن ایبات پیشین آن است. در صورتی که گاهی مشکل یک بیت تنها با بازخوانی ایبات فوقانی او حل می شود و هیچ مثنوی دیگری را طلب نمی کند. گذشته از این، بدون درک روح کلی ایبات تفسیر تک تک آنها دور از روش محققانه است. همان گونه که در کالبدشکافی انسان هیچ گاه روح ظاهر نمی شود، در بررسی بیت مثنوی نیز منظور سراینده چندان روشن نخواهد شد. از این جهت تعلیقه (نه شرح) مرحوم حاجی می تواند تجربه خوبی برای کسانی باشد که قصد شرح و یا تدریس مثنوی را دارند.

### شرح بی متن

در شرح بی متن، نه شرح مفهوم واقعی خود را دارد و نه متن. زیرا در فرض نبود متن، قهراً شرحی هم وجود نخواهد داشت. اما منظور نگارنده از شرح بدون متن آن است که در بسیاری از اوقات جناب مولانا کلام خود را در مثنوی ناتمام رها می کند و نسبت به تکمیل و ادامه مطلب اظهار عجز یا بی میلی می کند. این ناتمام گذاشتن ها که موارد آن کم هم نیست، همیشه معلول گریز و انتقال به بحث و معرفت دیگری نیست، به عبارت دیگر یک رها کردن معمولی از آن نوعی که هزاران بار در شیوه مبنی مثنوی تکرار می شود، نیست، و معمولاً این رها کردن ها و ناتمام گذاشتن با نهیب عاقلانه ای که مولوی به خود می زند آغاز می شود و با این نهیب هاست که تعهد خود را نسبت به اتمام مطلب به آن صورت که در ضمیر اوست، زیر پا می گذارد و بعضاً به عجز خود و اینکه یارای گفتن تمامی معرفت را ندارد، اعتراف می کند،

من تمام این نیارام گفت از آن

منع می آید ز صاحب مرکز آن

و گاه آوردن دنباله مطلب و پی گرفتن سخن را از ابلهی می داند هرچه آید زین سپس از ابلهی است  
زانکه شرح آن و رای آگهی است

بدون مجامله باید پذیرفت که در ضمیر دریاوش صاحب مثنوی، معارفی موج می زده است که وی به دلایلی از ریختن آن آبها و سپردن آن موج ها به ساحل بیم داشته و حبس آنها را در فاسلاتن های مثنوی صلاح نمی دیده است، چه اینکه خود اعتراف می کند که اگر می خواست شرح همه آن معرفت هایی مکنون را بازگوید، مثنوی او هفتاد من کاغذ می شد.

گر بگویم شرح آن بی حد شود

مثنوی هفتاد من کاغذ شود

انتظاری که از شرح بی متن می رود آن است که در ادامه مباحث مثنوی و گشودن سرهای نهفته در مثنوی راهگشا باشد و در واقع به مولانا در ساختن مثنوی هفتاد منی کمک کند. این را هم ناگفته نگذاریم که احتمالاً بسیاری از آن مطالبی که مولوی در جایی از مثنوی از طرح آنها طفره رفته است و دست بر لب زده، در موضع یا مواضع دیگر همین کتاب به تفصیل آمده باشد و سبب این تبعیض هم حال و دگرگونی های روحی مولوی در اوقات مختلف باشد. اما در اینکه او همیشه خود را به خموشی دعوت می کرده، و حتی تخلص او در دیوان شمس «خموش» است، تردیدی نیست؛ حتی او مدعی است که از درونش صد خموش، دست بر لب او می زند و معنی کار آنها این است که: «بس»

از درونم صد خموش خوش نفس

دست بر لب می زند یعنی که بس

خامشی بحر است و گفتن همچو جو

بحر می جوید تو را جو را مجو

از اشارت های دریا سر متاب

ختم کن واللہ اعلم بالصواب

سر اینکه مولانا به خود اجازه تفصیل مطالب عزیزی را نمی داده است، در طلیعه مثنوی آمده است:

حال پخته در نیابد هیچ خام

پس سخن کوتاه باید والسلام

به هر حال شرح ایده آل و کامل، شرحی است که ناگفته های مثنوی را عقده گشایی کند و آنچه که خود وی در آن نادره احوال یارای دم زدن از آن را نداشت، شارح از سر عقل و قلب، باز آورد، که البته چنین شرحی، مولانایی دیگر می طلبد؛ پس:

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر